

## تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری احزاب از دیدگاه کارکردگرایان

محمدحسین اسلامی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۱۴

### چکیده

با تشکیل احزاب نیرومند و فراگیر به یقین از تکیه بر شانس و اقبال جلوگیری می‌شود و بازدهی کارکرد حزبی باعث توانمندسازی منابع و ظرفیت‌های نیروی انسانی شده و ترکیب کیفی مجالس و دولت‌ها روز به روز قوی‌تر، عقلانی‌تر و توسعه‌یافته‌تر می‌شود. بی‌شک باید پذیرفت که یکی از موانع نهادینه شدن احزاب، وجود تعداد بی‌شمار احزاب سیاسی در کشور است و نباید در انتظار دست‌غیبی از سوی دولت‌ها و حتی حکومت‌ها برای نهادینه شدن جایگاه حقیقی احزاب ماند. این مقاله با هدف بررسی دیدگاه کارکردگرایان در مورد حزب نگارش شده است. ابتدا با بیان جامعه‌شناسی احزاب سیاسی به معرفی خصوصیات از شکل‌گیری احزاب سیاسی پرداخته سپس با تعریف کارکردگرایی و معرفی نظریه پردگان آن و نقد این مکتب به مبحث کارکردگرایی و احزاب سیاسی می‌پردازیم. در این مقاله احزاب را بر اساس دیدگاه کارکردگرایان طبقه‌بندی کرده‌ایم. توجه به نظم و ثبات در جامعه است که اکثر نظریه‌پردازان کارکردگرایی بدان توجه داشته‌اند. کارکردگرایان نقش محیط و ارتباط استوار بین عوامل محیطی و احزاب را نادیده می‌گیرند و از این نکته غافل‌اند که کارکردهای یادشده را در موارد بسیاری، نهادها و تشکیلاتی به انجام می‌رسانند که بی‌تردید حزب سیاسی نمی‌باشند. واژه‌های کلیدی: حزب، عوامل شکل‌گیری احزاب، کارکردگرایی

۱- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، نویسنده اصلی. [eslamihossein@yahoo.com](mailto:eslamihossein@yahoo.com)

## ۱. مقدمه

دانش احزاب سیاسی فرازوفرودهای فراوانی را پیمود و همزمان با تحولات تاریخی احزاب سیاسی در غرب برداشت‌های نظری نسبت بدان نیز دگرگون شد. حزب سیاسی از نگاه‌های گوناگون بررسی شده و ردپای بسیاری از مکاتب و نظریه‌های علم سیاست را در مطالعات احزاب سیاسی می‌توان دید. پیروان مکاتب و نظریه‌های مختلف هر یک متناسب با رویکرد خود حزب سیاسی را بررسی کرده‌اند. در این مقاله به بررسی دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کارکردگرا حول موضوع حزب پرداخته شده است.

تعریف مفاهیم در علوم اجتماعی کاری بس دشوار است؛ چراکه واژگانی یکسان گاه معانی گوناگونی را برمی‌تابند و کار را بر پژوهشگر دشوار می‌سازند. تعریف دقیق واژه‌ها به‌ویژه در مطالعات تطبیقی اهمیتی دوچندان دارد. واژه‌های مشترکی که در جوامع گوناگون بکار می‌روند پژوهشگر را در بررسی‌هایش به اشتباه می‌اندازند. واژه‌هایی چون دولت، مشروعیت، حزب و مانند آن که در بسترهای فکری و فرهنگی متفاوت کاربرد دارند، به‌رغم اشتراک لفظی از واقعیت‌هایی به‌غایت گوناگون حکایت می‌کنند. این امر موجب شد برخی از متخصصان مطالعات تطبیقی از «بحران مفاهیم» در علوم انسانی سخن بگویند. حزب سیاسی قطعاً یکی از مفاهیم بسیار رایج و درعین حال پررمزورازی است که در جوامع گوناگون بر سر زبان‌ها هست. کمتر فرهنگ‌نامه‌ای است که واژه معادل حزب سیاسی را در خود جای نداده باشد و کمتر جامعه‌ای است که عاری از تشکلی باشد که خود را «حزب سیاسی» نامیده باشد.

در فرهنگ و ادبیات فارسی نیز حزب سیاسی واژه‌ای دیرینه و کهن هست و سالیانی است که وارد ادبیات سیاسی ما شده است. کم نیستند تشکلهایی که در برش‌های گوناگون از تاریخ سیاسی کشورمان مدعی نام حزب سیاسی بودند. حزب سیاسی در میان محققان و نویسندگان همواره مورد بحث و مناقشه بود. برخی حزب را پدیده‌ای ریشه‌دار در تمدن اسلامی و ایرانی می‌دانند و آن را از ضروریات هر جامعه‌ای می‌شمارند. پاره‌ای دیگر از محققان و فعالین سیاسی، حزب را پدیده‌ای وارداتی و برخاسته از فرهنگ و تمدن غربی دانسته و آن را بیگانه با بایسته‌های فرهنگ ایرانی و اسلامی می‌شمارند. به‌رروری، این پرسش به‌صورت جدی خودنمایی می‌کند که حزب سیاسی به چه معناست؟ چگونه است که این واژه در ادبیات سیاسی غرب برگردان واژه گفت‌وگو و رقابت مسالمت‌آمیز است، درحالی‌که در بسیاری از جوامع نامش با خشونت همراه است؟ چگونه ممکن است اختلاف برداشت درباره واژه‌ای تا بدان جا کشیده شود که برخی آن را ریشه‌دار در فرهنگ جامعه و برخی دیگر کاملاً بیگانه و وارداتی بدانند؟ بررسی‌ها نشان می‌دهد که هر یک از مدعیان از پدیده‌ای سخن می‌گویند که تنها در لفظ مشترک‌اند و نه در معنا. برای نشان دادن این امر درنگی بر مفهوم حزب گریزناپذیر است. برخی بر این عقیده‌اند که نقطه آغازین مطالعات جامعه‌شناسانه حزب را باید در تحلیل‌های مارکس جستجو کرد. زیرا برای نخستین‌بار کارل مارکس به بررسی پایگاه اجتماعی جریان‌های مختلف سیاسی موجود در جمهوری دوم فرانسه پرداخت و نشان داد که جناح‌های موجود نمادهایی از کشمکش‌های نهفته در متن جامعه فرانسوی می‌باشند. به‌بیان‌دیگر، مارکس نشان داد که احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی ترجمان بیکارهای برخاسته از درون اجتماع می‌باشند. بدین ترتیب برای نخستین‌بار برای مطالعه احزاب به‌جای پرداختن به سازمان حزب و یا کارکرد آن به سراغ جامعه و تضادهای نهفته در آن رهنمون می‌شویم.

باین‌وجود باید دانست که مطالعات احزاب تا دهه هفتاد میلادی چندان متأثر از تحلیل‌های جامعه‌شناختی نمی‌باشد. اگرچه مارکس در بررسی جریان‌های کارگری و احزاب به عوامل اجتماعی توجه دارد ولی این شیوه پژوهش بازتاب چندانی در نظریه‌پردازی در خصوص احزاب سیاسی نداشت.

به نظر می‌رسد سرآغاز تحلیل‌های جامعه‌شناسانه احزاب به معنای واقعی آن را باید در تحقیقات گسترده و اثرگذار استین روکان جویا شد. به اعتراف بسیاری، روکان مطالعات احزاب را وارد مرحله جدیدی نمود و اگر نگوئیم جامعه‌شناسی احزاب سیاسی با او آغاز شده، بی‌تردید باید گفت جامعه‌شناسی احزاب با آثار استین روکان به‌ویژه کتاب معروفش "شهروند، انتخابات و احزاب سیاسی"، وارد مهم‌ترین مرحله خود شد (روکان، ۱۹۷۰: ۷۳).

روکان در مطالعات خود از پیکارها و ستیزهای موجود در جامعه آغاز می‌کند و احزاب سیاسی را نتیجه شکاف‌های نهفته در متن جامعه می‌داند. بدین ترتیب، برای بررسی احزاب باید قبل از آنکه به سازمان و یا کارکرد آن پرداخت، از شکاف‌ها، ستیزها و تنازعات اجتماعی آغاز کرد. زیرا احزاب سیاسی ریشه در شکاف‌های موجود در جامعه داشته و خود را سخنگوی آنها می‌دانند. در نتیجه روکان برای بررسی احزاب سیاسی در اروپای غربی مطالعات خود را از جامعه غرب و تحولات عمیقی که منشأ شکاف‌های موجود در این جوامع است آغاز کرد (لیپست و روکان، ۱۹۷۷: ۶۴). استین روکان در مطالعات خود از روش‌های تحلیلی «خرد» و «کلان» استفاده کرد. او در تحلیل‌های خود رفتار افراد را در سطح خرد و ساختارهای نظام‌های سیاسی را در سطح کلان مورد توجه قرار داده است.

تیلی در تحلیل اندیشه‌های روکان عنوان می‌کند: «نامبرده در موارد متعددی در تحلیل‌هایش به وجود فرد عقلایی و محاسبه‌گر (آن‌گونه که ماکس وبر می‌گوید) معتقد است» (ایوبی، ۱۳۹۰: ۴۲). روکان کوشید با ارائه الگویی جدید تمام اروپای غربی را در مدلی که خود «نقشه تفهیمی اروپا» نامید نشان دهد. این نویسنده نوژی این کار را به‌خوبی انجام داد. «نقشه تفهیمی اروپا» همچنان مورد استناد بسیاری از محققان در تحلیل چگونگی شکل‌گیری دولت‌های ملی در اروپا و نظام حزبی در این کشورهاست و مدل پذیرفته‌شده‌ای برای مطالعه تطبیقی نظام‌های سیاسی اروپای غربی است.

روکان در مطالعات خود نه تنها از مطالعه روابط اجتماعی و جامعه‌شناسی استفاده می‌کند، بلکه بارها از تاریخ، اقتصاد، مردم‌شناسی و جغرافیا در تبیین چگونگی شکل‌گیری نظام‌های حزبی در اروپای غربی بهره می‌گیرد. آثار روکان را می‌توان تلاشی برای پاسخ به چند پرسش اساسی به شرح زیر دانست:

نخستین شکاف‌های اجتماعی در اروپای غربی چگونه پدیدار شد؟ چگونه این شکاف‌ها و کشمکش‌های اجتماعی جنبه سیاسی یافتند؟ چگونه این جوامع از شکاف‌های اساسی و عمیق اجتماعی به احزاب سیاسی رهنمون شدند؟ پاسخ به این پرسش‌ها علاوه بر بیان چگونگی پیدایش احزاب سیاسی، توضیح‌دهنده نظام‌های حزبی در اروپای غربی نیز می‌باشد (ایوبی، ۱۳۹۰: ۴۳).

از دیدگاه روکان برای فهم احزاب سیاسی باید دید نخستین شکاف‌های اساسی در جامعه چگونه پدیدار شدند. چراکه احزاب در حقیقت خود را سخنگوی تضادهای برخاسته از متن اجتماع می‌دانند. در نتیجه برای مطالعه احزاب سیاسی در یک جامعه نخست باید از مهم‌ترین رویدادهای تاریخی‌اش که شکاف‌های عمیق و اساسی در میان اقشار مختلف آفریده است آغاز کرد.

حاصل آنکه، در مطالعه احزاب سیاسی باید از جامعه آغاز کرد و نخست به سراغ گسست‌های اساسی موجود در جامعه و چگونگی شکل‌گیری آنها رفت. روکان با این دیدگاه به تحلیل احزاب سیاسی در اروپای غربی می‌پردازد و می‌کوشد دلایل اجتماعی گوناگون نظام‌های حزبی در اروپای غربی را توضیح دهد. از دیدگاه روکان شکاف‌های اساسی در اروپای غربی حاصل دو انقلاب تاریخی و مهمی است که این جوامع به خود دیده‌اند. این دو انقلاب که از مهم‌ترین حوادث تاریخی و سیاسی غرب می‌باشند عبارت‌اند از: «انقلاب ملی» و «انقلاب صنعتی».

سازمان و کارکرد احزاب اهمیت خود را به‌عنوان متغیرهای مستقل در تحلیل از دست داد و توجه پژوهشگران بیش‌ازپیش به ساختارهای اجتماعی و تاریخ جوامع معطوف گردید.

دانیل لویی سیلر (۱۹۵۹) به تکمیل و در موارد بسیاری به تبیین اندیشه‌ها و نظرات روکان می‌پردازد. با الهام از روکان، او نیز معتقد است در مطالعه احزاب باید از جامعه آغاز کرد. سیلر بین دو نوع تضاد در جوامع بشری تفکیک قائل می‌شود: تضادهایی که ریشه در بطن جامعه دارند و در طول تاریخ جامعه شکل گرفته‌اند و تضادهایی که از حوادث آبی و گذرا سرچشمه می‌گیرند. او تضادهای نخستین را «ساختاری» می‌نامد و بر این باور است که تنها این نوع تضادها هستند که می‌توانند شکاف‌های پایداری در جامعه بیافرینند و به تشکیل احزاب سیاسی بیانجامد. سیلر دومین دسته از تضادها را «مقطعی» می‌خواند و بر این عقیده است که این تضادها با گذر زمان از بین می‌روند و نمی‌توانند سرچشمه احزابی پایدار باشند (ایوبی، ۱۳۹۰: ۳۷).

تحقیقات جامعه‌شناسانه به‌ویژه مطالعات روکان را باید سرچشمه تحوّل اساسی در دانش احزاب سیاسی دانست. باین‌وجود پرسش‌های مهمی همچنان بی‌پاسخ مانده و روکان بدان‌ها نمی‌پردازد. در آثار روکان از شکاف‌های اساسی چهارگانه و نحوه شکل‌گیری دولت‌های ملی می‌توان به‌خوبی خاستگاه اجتماعی احزاب در اروپای غربی و تفاوت نظام‌های حزبی در این جوامع را توضیح داد، اما نمی‌توان دریافت که چگونه جوامع اروپایی از شکاف‌های چهارگانه به تحدّب رسیده‌اند. اگرچه وجود تضادهای نهفته در متن اجتماع شرط اساسی تحدّب است اما به‌یقین شرط کافی نمی‌باشد. این پرسش مهم که، چگونه از تعارضات و پیکارهای خشن گذشته به رقابت‌های مسالمت‌آمیز حزبی می‌توان رسید، همچنان بی‌پاسخ به نظر می‌رسد. پاسخ به این پرسش به‌ویژه برای بررسی علل بی‌ثباتی احزاب در کشورهای جهان سوم ضرورتی دوچندان می‌یابد. واژه "Function" از ریشه لاتینی "Functio" به معنای انجام یک وظیفه گرفته‌شده و در فارسی معادل‌هایی چون نقش، عمل، خدمت، شغل یافته است. در زبان ریاضی به معنای تابع است و در علوم اجتماعی نقشی را می‌رساند که یک جزء از کل تقبل کرده و به انسجام می‌رساند. خلاصه اینکه کارکرد به مجموعه فعالیت‌هایی گفته می‌شود که در جهت برآوردن یک نیاز یا نیازهای نظام انجام می‌گیرد (ریترز، ۱۳۸۲: ۱۳۱).

کارکردگرایی عموماً رویکردی متفاوت داشته و به‌منظور فهم حیات اجتماعی، نمی‌خواهد نظام اجتماعی را درهم‌شکسته و به کوچک‌ترین اجزاء تقلیل دهد، بلکه درصدد است ماهیت در هم تافته، زنده و متقابلاً سازگار یک نظام اجتماعی را در کلیتش بفهمد. این امر مستلزم آن است که در اجزاء، وحدتی بازشناخته شده تا بر اساس آن، اجزاء و کل درهم‌تنیده شده و یک هویت به دست آورده شود. موضوع اصلی کارکردگرایی، خود افراد نیستند. این عبارت که "کارکرد فرد انجام‌وظیفه است" مرتبط کردن انجام وظیفه به فرد، گمراه‌کننده است. کارکردگرایان درباره کارکرد انجام‌وظیفه صحبت نموده و سؤالاتی را درباره اثر انجام وظیفه به‌عنوان شکلی از کنش اجتماعی مطرح می‌کنند (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۶۸-۶۶).

درباره پیشینه کارکردگرایی همگان کاراندام را بنای کارکردگرایی می‌دانند، باوجود این «درباره پیشینه کارکردگرایی باید به گذشته دور و از آن جمله به کتب مقدس هند باستان رجوع کرد. در این کتب آمده است که چهار کاست اصلی از دهان و بازوها و ران‌ها و پاهای "برهما" آفریده شده‌اند، به‌طوری‌که هر کاست عیناً مانند اندام‌ها، دارای وظایف مشخص و متمایزی است. در نظریات افلاطون<sup>۱</sup> نیز به تحلیل ارگانیکی جامعه و دولت و وظیفه تقسیم‌کار اجتماعی به‌عنوان عامل ضروری نظام اجتماعی برمی‌خوریم، ارسطو<sup>۲</sup> را نیز از پیشگامان این نگرش محسوب می‌دارند، او روح را به طبقه بالا و تن را به طبقه پایین جامعه و نظارت عقل بر احساسات را به تسلط سروران بر بردگان، و هماهنگی سیاسی جامعه را به هماهنگی تن انسان تشبیه کرده است» (توسلی، ۱۳۸۶: ۲۰۱).

1. Plato: 428 BC-348BC

2. Aristotle: 384 BC-322 BC

کارکردگرایی تقریباً از اندیشه تمامی بنیان‌گذاران تفکر اجتماعی مغرب‌زمین بهره گرفته است (توسلی، ۱۳۸۶: ۲۰۲)؛ ولی از نظر ترنر و ماریانسکی، سه جامعه‌شناس برجسته قدیمی، آگوست کنت، هربرت اسپنسر و امیل دورکیم، بر کارکردگرایی از همه بیشتر تأثیر داشته‌اند (ریترز، ۱۳۸۲: ۱۲۱).

کارکردگرایی شامل مفاهیم اساسی چون: کارکرد، تعادل، نظم، ساخت، ضرورت کارکردی، تکامل اجتماعی، سطوح ساختی، محیط، ارزش‌ها، نظارت، کنترل، انسجام، انطباق‌پذیری، روابط سایبرنتیکی نظام‌ها، خاص‌گرایی و ... می‌باشد؛ در تحلیل‌های کارکردگرایی (به‌ویژه در تحلیل نهادها) باید به سطوح متعدد تحلیل کارکردگرایی توجه نمود. تحلیل کارکردی در پایین‌ترین سطح با نقش فرد سروکار دارد. در اینجا سؤال این است که نقش‌هایی که افراد بازی می‌کنند چه کارکردی دارد؟ در سطح بالاتر، سؤال این است که کارکرد یک‌نهاد در جامعه چیست؟ سؤال اول درباره اثر یک نقش بر محیط اجتماعی ساخت‌دار است؛ و در سؤال دوم درباره تأثیر یک‌نهاد بر محیط نهادی ساخت‌دار خود است. اگرچه می‌توان به هر دو سؤال یک پاسخ کارکردی داد، لیکن ماهیت آن‌ها، کاملاً متفاوت است. در سؤال اول، نقش (دقیقاً نقش نه عامل) و در سطح دوم نهاد مطرح است. یک‌نهاد ممکن است آمیزه‌ای از فعالیت نقش‌های شخصی به نظر برسد، اما در سطح نهادی تحلیل، اثر جمعی همه این کنش‌های شخصی باهم است که مورد توجه می‌باشد. در چنین سطحی، رفتارهای افراد معمولاً نادیده گرفته می‌شوند، درحالی‌که رفتار کل نهاد مورد موشکافی قرار می‌گیرد (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۱۶۸).

تقریباً تمامی بنیان‌گذاران تفکر غرب را می‌توان از پیشینیان تاریخی کارکردگرایی دانست (ریترز، ۱۳۸۲: ۱۶۵) از مهم‌ترین کارکردگرایان می‌توان به کنت، دورکیم، اسپنسر و ... اشاره نمود.

کنت با استفاده از واژه اثبات‌گرایی معتقد است که تمام معارف و علوم بشری به‌تدریج رشد کرده و کامل شده‌اند و به نقطه اوج خودشان یعنی اثبات‌گرایی رسیده‌اند. وی جهت تبیین جامعه از روش‌های علوم طبیعی استفاده نمود. از نظر وی علوم انسانی هم باید دقیقاً و عیناً کاری را بکنند که علوم طبیعی کرده‌اند (ابوالحسن تنهایی، ۱۳۷۹: ۱۰۹-۱۰۸).

اسپنسر نخستین صاحب‌نظری است که بدون اینکه جامعه را با اندام انسان یکی بداند، از اصطلاحات زیست‌شناسی در جامعه‌شناسی استفاده کرد و بر آن شد که طبق نظام خاصی اثبات کند که جامعه "یک اندام" است. لیکن او جامعه را اندامی فراتر از فرد نمی‌دانست و قائل به تفاوت‌های مهمی بین اندام زیستی و "اندام اجتماعی" بود (توسلی، ۱۳۸۶: ۲۰۲). دورکیم صاحب‌نظری است که از او به‌عنوان بنیان‌گذار کارکردگرایی عصر جدید نام می‌برند. به نظر وی اسپنسر سخت زیر نفوذ زیست‌شناسی قرار دارد. وی خود را از این واژگان رها ساخت و از واژگان اجتماعی چون نیازهای کارکردی، علیت، هنجار و ... استفاده نمود.

دورکیم با دادن تقدم تحلیلی به کل و فرض اینکه اجزاء، نتایجی برای حالات بهنجار دارند و بنابراین نیازهای نظام را برآورده می‌سازند از خطرات رسیدن بدین نتیجه آگاه بود که تمام نظام‌ها دارای هدف‌اند و کل، دلیل وجودی اجزا می‌باشد (توسلی، ۱۳۸۶: ۲۰۴).

(۳) یکپارچگی<sup>۴</sup>؛ یعنی تحقق قواعد و مقررات یا هنجارهای قانونی و مشروع برای اداره و کنترل کل سیستم.

(۴) حفظ الگوهای نهفته<sup>۵</sup>؛ به دگرسانی ارزش‌های شخصی و تبدیل آن به ارزش‌های فردی، که به‌صورت جزئی از الگوهای ارزشی مشترک و ثابت یک سیستم مشخص درمی‌آید، مربوط می‌شود. (استونز، ۱۳۷۹: ۱۵۵)

از نظریه‌های معروف پارسونز می‌توان به ساخت کنش اجتماعی، متغیرهای الگویی، نظام کارکردی، روابط سایبرنتیک، تکامل اجتماعی و ... اشاره نمود. پارسونز در کارهای علمی خود بیشتر به تحلیل نظام اجتماعی<sup>۶</sup> توجه داشت و بیش از هر چیزی به عناصر سازنده ساختاری آن علاقه‌مند بود. او گذشته از توجه به آمیزه نقش-منزلت، به عناصر پهن‌دامنه نظام‌های اجتماعی، مانند پدیده‌های جمعی، هنجارها و ارزش‌ها، نیز علاقه‌مند بود. پارسونز در تحلیل نظام اجتماعی، نه تنها یک ساختارگرا<sup>۷</sup> بود بلکه یک کارکردگرا نیز بود. او برخی از پیش‌نیازهای کارکردی نظام اجتماعی را مشخص کرد.

نخست؛ هر نظام اجتماعی باید چنان ساختار گیرد تا بتواند به گونه‌ای سازگار با نظام‌های دیگر عمل کند.

دوم؛ هر نظام اجتماعی برای آنکه باقی بماند باید از پشتیبانی ضروری نظام‌های دیگر برخوردار باشد.

سوم؛ هر نظامی باید نیازهای مهم کنشگران را به اندازه کافی برآورده سازد.

چهارم؛ یک نظام باید مشارکت کافی اعضایش را برانگیزاند.

پنجم؛ یک نظام باید دست کم حداقل نظارت بر رفتار بالقوه تخریب اعضایش داشته باشد.

ششم؛ اگر چنانچه کشمکش‌ها به اندازه کافی مخرب گردند، آن‌ها را تحت نظارت درآورد.

سرانجام اینکه، یک نظام اجتماعی برای بقایش به یک‌زیان نیاز دارد. (ریترز، ۱۳۸۲ : ۱۳۵)

پارسونز معتقد است چهار تکلیف برای همه نظام‌ها ضرورت دارد که هر نظامی برای زنده ماندن باید این چهار کارکرد را انجام دهد:

(۱) سازگاری<sup>۸</sup>؛ یعنی لزوم انطباق یافتن هر نظامی با محیط طبیعی و خارجی خود.

(۲) هدف‌گزینی<sup>۹</sup>؛ یعنی بهره‌گیری سیاسی از منابع برای رسیدن به اهداف مشخص.

کینگ رابرت مرتون؛ کسی است که تنها بیانیه مهم را درباره کارکردگرایی ساختاری در جامعه‌شناسی نوشته است و آن، "درباره قواعد تحلیل کارکردی در جامعه‌شناسی" است (۱۹۴۹، ۱۹۶۸). مرتون به سه اصل مسلم و بنیادی در تحلیل کارکردی معتقد بود:

(۱) اصل وحدت کارکردی جامعه؛ این اصل بنا را بر این می‌گذارد که رویه‌ها و باور داشت‌های فرهنگی و اجتماعی معیارین، برای کل جامعه و نیز افراد آن، جنبه کارکردی دارند.

(۲) شمول عام؛ بنابراین اصل استدلال می‌شود که همه صورت‌های فرهنگی و اجتماعی معیارین و ساختارها، کارکردهای مثبت دارند.

(۳) گریزناپذیری کارکردها؛ بنابراین اصل استدلال می‌شود که همه جنبه‌های معیارین جامعه نه تنها کارکردهای مثبت دارند، بلکه بخش گریزناپذیری از کارکرد کلی جامعه را نشان می‌دهند. و همه ساختارها و کارکردها برای جامعه ضرورت کارکردی دارند و هیچ ساختار کارکردی دیگری را نمی‌توان یافت که به‌خوبی کارکردهای رایج جامعه عمل کند (ریترز، ۱۳۸۲ : ۱۴۵-۱۴۴).

مرتون در کارکردگرایی واضح مفاهیمی نظیر: تعادل خالص، کارکرد آشکار و کارکرد پنهان، بی‌کارکرد، سطح‌های تحلیل کارکردی و ... می‌باشد.

1. Social System
2. Structuralist
3. Adaptation
4. Goal Attainment

نئوکارکردگرایی نیز از دیگر شاخه‌های کارکردگرایی است که افرادی چون جفری آلگزندر و پل کولومی بدان توجه داشته‌اند و با نقد کارکردگرایی توجه یکسانی به کنش و نظم در سطوح خرد و کلان دارند.

پارسونز برای تحلیل کنش، شیوه‌های متفاوتی را طراحی کرده و آن را متغیرهای الگویی می‌نامد. متغیرهای الگویی دو جنبه مختلف از کار پارسونز را در کنار یکدیگر قرار می‌دهند: همه کنش‌ها متضمن این انتخاب‌اند و چهار جفت بدیل اصلی در این زمینه وجود دارد:

۱. خاص‌گرایی - عام‌گرایی؛ می‌توان یک شیء را چیزی خاص و منحصر به فرد (رفتار فرزندان) یا واحدی از یک طبقه عمومی به‌شمار آورد (رفتار). عام‌گرایی، همان است که کنش‌گر بر اساس معیارهای عام که قابلیت تعمیم به مجموعه‌ای از اشیاء را داشته باشند درباره شیء فیزیکی یا اجتماعی داوری می‌کند یا حکم صادر می‌کند. مثلاً؛ داوری استاد دانشگاه در مورد دانشجویانش بر اساس برخی معیارهای عام که بر بنیادهای عدالت و انصاف استوار هستند.

خاص‌گرایی، داوری کنش‌گر در مورد یک شیء بر اساس معیارهایی است که فقط درباره آن شیء خاص و شرایط ویژه‌ای که دارد صدق می‌کند. مثلاً؛ داوری پدر در مورد فرزندش که بر مبنای معیارهای خاص‌تر از آنچه یک استاد همان نفر را مورد داوری قرار می‌دهد صورت می‌گیرد.

۲. عاطفی - بی‌طرفی عاطفی؛ در یک رابطه اجتماعی یا با تمامی احساسات (رابطه با فرزندان) و یا بی‌طرفانه می‌توان وارد شد مثل (رابطه با دانشجویان).

۳. کیفیت - عملکرد؛ می‌توان برای یک شیء به‌خاطر خودش ارزش قائل شد (فرزندان)، یا به‌خاطر کاری که می‌توان با آن انجام داد (دانشجویان).

۴. جامعیت - ویژگی؛ می‌توان در رابطه کامل با همه جنبه‌های یک موضوع قرار گرفت (فرزندان) و یا فقط به یک فعالیت در این رابطه پرداخت (دانشجویان) (بیلینگتون، ۱۳۸۰: ۶۲-۶۱).

پارسونز "علم نظام‌ها" را سایبرنتیک<sup>۱</sup>، می‌نامد. سایبرنتیک بدین معناست که هر نظامی به‌وسیله خرده‌نظامی کنترل می‌شود که از نظر اطلاعات در بالاترین سطح و از نظر انرژی در پایین‌ترین سطح است. بنابراین می‌توان در خرده‌نظام‌ها نوعی سلسله‌مراتب ایجاد کرد که پایین‌ترین آن‌ها بیشترین انرژی اما کمترین اطلاعات را دارد. بدین ترتیب خرده‌نظام‌های پایین‌تر انرژی را به بالا می‌فرستند و خرده‌دانی کنترل‌کننده بالاتر، اطلاعات را از بالا به پایین می‌فرستند (کرایب، ۱۳۷۸: ۶۳) بنابراین نظام کنش‌مانند هر سیستم فعالی محل گردش بی‌وقفه انرژی و اطلاعات است. این مبادله‌ها میان اجزای نظام است که کنش نظام را برمی‌انگیزد (روشه، ۱۳۷۶: ۸۸).

کارکردگرایی نیز همچون مکاتب دیگر مشمول نقدهایی شده است از جمله انتقاد وارد به این مکتب به شرح ذیل است:

۱. محافظه‌کار بودن؛ اولین نقدی که بر کارکردگرایی وارد است، محافظه‌کار بودن این نظریه است. به نظر ناقدان، «کارکردگرایی سخن از اصلاح اجتماعی می‌گوید، لیکن به‌نحوی که دلالت بر واژگونی سریع، جهت‌گیری مجدد و کامل اجتماعی، یا تغییر اساسی نداشته باشد.» (اسکید مور، ۱۳۸۵: ۲۴۶)

۲. کل‌گرا؛ کارکردگرایی بسیار کل‌گرا است و در آن جز به تعادل کلی نظام که در اثر نیازهای متقابل و کارکرد اندام‌ها و نهادها تحقق می‌پذیرد، به چیز دیگری توجه نمی‌شود و در نتیجه برداشتی ناقص و موهوم از روابط واقعی جامعه و کنش‌های اجتماعی ارائه می‌شود. (توسلی، ۱۳۸۶: ۲۵۳)

۳. شیوه تحلیل کارکردی؛ در این شیوه تحلیل، برای نظم اجتماعی موجودیتی مستقل و جدا از اعضایش تصور می‌کنند، چه این‌ها مانند اندام‌گرایان بر وحدت اجتماعی و قدرت مستقل از ارزش‌ها و مکانیزم کنترل اجتماعی تأکید دارند. در نظر آن‌ها اجتماعی شدن و یادگیری فرد تنها یک محصول ساده نظام فرهنگی است و اراده انسان به‌عنوان کنش‌گر واقعی در این نظام جایی ندارد. به‌این‌ترتیب هرگونه ارتباط نظام را با کنش افراد نادیده می‌گیرند، چه در اصل نه‌فقط انطباق هنجارها مهم است بلکه نیازهای نظام است که اصالت پیدا می‌کند و انگیزه‌های فردی باید از آن تبعیت کنند (توسلی، ۱۳۸۶: ۲۵۳).

۴. خصلت همان‌گویی؛ انتقاد عمده دیگری اینکه کارکردگرایی دارای خصلت همان‌گویی است. استدلال همان‌گویانه، استدلالی است که در آن، نتیجه قضیه تنها آنچه را در صغری و کبرای قضیه به‌طور ضمنی وجود دارد، به‌گونه‌ای صریح مطرح می‌سازد و یا درواقع، چیزی جز بیان دوباره همان مقدمات نیست (ریترز، ۱۳۸۲: ۱۵۵).

۵. عدم توجه به تاریخ؛ کارکردگرایی به تاریخ به‌اندازه کافی نمی‌پردازد یعنی درواقع، ذاتاً غیر تاریخی است (ریترز، ۱۳۸۲: ۱۵۰-۱۵۱).

۶. عدم توجه به فراگرد دگرگونی اجتماعی؛ این مکتب به ساختارهای ایستا بسیار بیشتر از دگرگونی‌های اجتماعی توجه دارد. از نظر ترنر و ماریانسکی، کارکردگرایی ساختاری هرگاه هم که به آن می‌پردازند، بیشتر از دیدگاه تحولی است تا از جنبه تکاملی (ریترز، ۱۳۸۲: ۱۵۱).

## ۲. روش

این مقاله به روش کتابخانه‌ای نگاشته شده است. در این نوع مقاله، نویسنده با مطالعه کتب، مقالات، پایان‌نامه‌ها، سایت‌ها، مطالبی را درباره یک ایده یا موضوع از منابع مختلف، گردآوری می‌کند و به تحلیل کلان و ارزیابی انتقادی نوشته‌هایی می‌پردازد که قبلاً منتشر شده است. این مقاله ضمن مقوله‌بندی، یکپارچه‌سازی، و ارزشیابی متون منتشر شده پیشین، سیر پیشرفت پژوهش‌های جاری را در جهت روشن ساختن نظریات کارکردگرایان در خصوص احزاب، انجام گرفته است.

## ۳. یافته‌ها

کارکردگرایی از جمله مکاتب جامعه‌شناسی است که به ذکر نظریاتی پرداخته است که حوزه فعالیتشان در پارادایم اثباتی قرار دارد. آنچه در این نظریات، مهم و کلیدی است توجه به نظم و ثبات در جامعه است که اکثر نظریه‌پردازان کارکردگرایی بدان توجه داشته‌اند، مانند دورکیم که دین را در مطالعاتش به‌عنوان یکی از نهادهای اجتماعی می‌داند که کارکرد آن همبستگی، انسجام و نظم است (اسکیدمور، ۱۳۸۵: ۱۶۶). گیدنز در تعریف کارکردگرایی می‌نویسد:

«دیدگاهی نظری بر پایه این اندیشه که رویدادهای اجتماعی را می‌توان به بهترین وجه برحسب کارکردهایی که انجام می‌دهند - یعنی کمکی که به دوام و بقای جامعه می‌کنند - تبیین کرد.» (گیدنز، ۱۳۸۷: ۸۰۰)

از نظر آبراهامسون (۱۹۷۸) سه نوع کارکردگرایی وجود دارد:

۱. کارکردگرایی فردگرایانه؛ که بر نیازهای کنشگران و انواع ساختارهای ناشی از پاسخگویی به این نیازها راجع است.
  ۲. کارکردگرایی فی‌مابینی؛ که بر روابط اجتماعی و مکانیسم‌های تطبیق با فشارهای موجود در این روابط تأکید می‌ورزد.
  ۳. کارکردگرایی اجتماعی؛ که رهیافت غالب در این نظریه به‌شمار می‌آید و به ساختارهای اجتماعی و نهادهای پهن‌دامنه جامعه، روابط داخلی آن‌ها و تأثیرهای الزام‌آورشان روی کنشگران اجتماعی توجه دارد. (ریترز، ۱۳۸۲: ۱۸۱)
- طبقه‌بندی احزاب از جنبه کارکردی به‌صورت ذیل می‌باشد:



### ۱. احزاب کلاسیک

احزاب کلاسیک زائیده شکاف‌های اجتماعی هستند و احزاب طبقاتی به حساب می‌آیند. آنها عمدتاً در دوره اول و دوم مرحله تاریخ تکوین احزاب شکل گرفته‌اند. گرچه موقعیت این احزاب در حال تضعیف شدن است، ولی هنوز آنها نقش اصلی را در صحنه سیاسی کشورها بازی می‌کنند. اما بعید به نظر می‌رسد که در دوره کنونی احزاب مشابه آنها در اروپا شکل گیرد.

### ۲. احزاب گفتمان ساز

این احزاب همانند احزاب کادرها درصدد عضوگیری گسترده نیستند و در جهت گفتمان سازی و تأثیرگذاری بر کنشگران سیاسی حرکت می‌کنند.

### ۳. حزب معتمد

حزبی است که اعتماد تاریخی گروه معینی از جامعه را جلب کرده است. اعتماد هسته بقای این نوع احزاب است و یک شخصیت کاریزما مورد اعتماد حزب است. نهضت آزادی در ایران را می‌توان از این نوع حزب به حساب آورد. در عین حال می‌توان این گونه احزاب را حزب‌های شخصی به حساب آورد که به وسیله شخصیت توانا و دولتمردان تشکیل می‌شود.

### ۴. احزاب اکسیونی

این احزاب هدف خود را تأثیرگذاری بر جامعه گذاشته‌اند نه پارلمان و قدرت سیاسی. مثل حزب سوسیالیست هلند. مجموعه‌ای از مطالعات احزاب سیاسی حاصل پژوهش‌هایی است که در آنها «نقش» و «کارکرد» به عنوان مهم‌ترین متغیر توضیح‌دهنده پدیده‌ها در نظر گرفته شده است. کارکردگرایان (فونکسیونالیست‌ها) توجه خاصی به عملکرد احزاب سیاسی در جامعه به ویژه نقش آنها در ارتباط با نظام سیاسی دارند. این مطالعات درصد قابل‌توجهی از تحقیقات موجود در خصوص احزاب سیاسی را تشکیل می‌دهند. پرسش اساسی مطرح در این دسته از مطالعات این است که: مهم‌ترین کار ویژه‌های احزاب سیاسی کدام‌اند؟ «کارکرد» (فونکسیون) می‌تواند به دو معنای عام و خاص مورد استفاده قرار گیرد. در صورت نخست کارکرد تنها فعالیت‌های آشکار احزاب را در برمی‌گیرد ولی در حالت دوم علاوه بر عملکرد مستقیم، نتایج و پیامدهای ناپیدای فعالیت‌های حزبی نیز مورد توجه‌اند. نظریات کلاسیک و کهن‌تر کارکردگرا به مفهوم خاص «کارکرد» نظر دارند و در نتیجه احزاب سیاسی را در دایره تنگ نظام‌های دموکراتیک محدود می‌سازند. از این دیدگاه، حزب سیاسی در صورتی این نام را شایسته است که بتواند نقش‌های ویژه و از پیش تعیین‌شده‌ای را در جامعه بر عهده گیرد. فرانک‌جی. سوراف در کتابی زیر عنوان نظام حزبی امریکا وظایف احزاب را در فعالیت‌های انتخاباتی محدود می‌سازد و حزب را دستگاهی برای کنترل و هدایت انتخابات معرفی می‌کند. از دیدگاه سوراف، احزاب سیاسی در فرآیند انتخابات فزون بر نظارت بر اجرا وسیله‌ای برای جهت‌دهی افکار عمومی و معرفی کاندیداها نیز می‌باشند.

در جوامع گوناگون متناسب با شرایط سیاسی و اجتماعی هر جامعه، احزاب به شیوه‌های مختلفی در فرآیند انتخابات به ایفای نقش می‌پردازند. سوراف از جمله کسانی است که در تحلیل‌های خود از نقش فرهنگ و محیط و ساختارهای سیاسی و اجتماعی در بررسی احزاب غافل نیست و شاید بتوان گفت از نخستین پژوهشگرانی است که به نقش محیط بر سازمان و ساختار حزبی توجه نموده است. سوراف معتقد است که سازمان و ساختار احزاب را چگونگی انجام نقش‌هایش در جامعه تعیین می‌کند. از دیدگاه سوراف آنچه احزاب سیاسی را در جوامع مختلف از هم متمایز می‌سازد نحوه کارکرد آنان می‌باشد (سوروف، ۱۹۶۴ به نقل از: ایوبی، ۱۳۹۰: ۳۹). پافشاری سوراف بر انتخابات و خلاصه نمودن وظایف احزاب در این چارچوب تا اندازه زیادی الهام گرفته از واقعیت‌های جامعه امریکا است. در نظام سیاسی آمریکا، احزاب سیاسی مهم‌ترین کارکردشان انتخاباتی است و فرآیند طولانی انتخابات در این کشور، احزاب را به ماشین‌های انتخاباتی تبدیل

کرده است. در نتیجه واقعیت‌های دیگر کشورها به‌ویژه اروپای غربی تا اندازه زیادی از دیدگان سوراغ پنهان مانده است. علاوه بر سوراغ پژوهشگران معروفی چون اپشتاین نیز بر این عقیده‌اند که احزاب مهم‌ترین نقش خود را در انتخابات ایفا می‌نمایند (اپشتاین، ۱۹۸۸ به نقل از: ایوبی، ۱۳۹۰: ۳۹).

بر این اساس، تحلیل‌های کلاسیک کارکردگرا با در نظر گرفتن مفهوم خاص «کارکرد» عموماً سه نقش اساسی را برای احزاب قائل‌اند که عبارت‌اند از:

۱) شکل‌دهی به افکار عمومی (۲) انتخاب نامزدهای انتخاباتی (۳) سازمان‌دهی و جهت‌دهی رأی‌دهندگان. بدین ترتیب، احزاب تنها در جوامع دموکراتیک امکان وجود می‌یابند و در جامعه‌ای که حق رأی عمومیت ندارد و بر اصول دموکراسی پایه‌ریزی نشده است نمی‌توان سخن از حزب راند.

۲) دسته دوم از مطالعات کارکردگرا، با به‌کارگیری مفهومی گسترده‌تر برای کارکرد (فونکسیون) و تعمیم آن علاوه بر کارکرد آشکار به پیامدهای پنهان و آشکارش، کار ویژه‌های بیشتری را برای احزاب برمی‌شمارند؛ از این دیدگاه، احزاب سیاسی علاوه بر نقش مستقیمی که در انتخابات بر عهده‌دارند، کارکردهای مهم دیگری نیز دارند که چندان آشکار نیست. این دسته از نویسندگان در حقیقت در تلاش‌اند احزاب سیاسی را از انحصار نظام‌های دموکراتیک رهایی بخشند و تعریفی از حزب به دست دهند که احزاب موجود در جوامع غیر دموکراتیک نیز را در برگیرد. کی لاوسن ی با چنین رویکردی به بررسی و تحلیل احزاب پرداخت. وی با طرح مفهوم «ارتباط» نشان داد که مهم‌ترین وظیفه احزاب ایجاد ارتباط بین مردم زمامداران است. احزاب سیاسی با گماشتن نمایندگان خود به سمت‌های دولتی در حقیقت عامل نوعی ارتباط پیوسته بین مردم و دولت می‌باشند. بنابراین، اگرچه در ظاهر انتخابات کارکرد مهم احزاب به نظر می‌رسد، ولی در حقیقت نتیجه این عمل که همان ارتباط بین مردم و دولت است، وظیفه اساسی حزب است. (لاوسن، ۱۹۶۷: ۲) نتیجه آنکه فلسفه وجودی احزاب سیاسی در انتخابات تنها محدود نمی‌گردد و احزاب نقش مهم ایجاد ارتباط بین مردم و زمامداران را نیز بر عهده‌دارند (همان: ۳).

از دیدگاه لاوسن، احزاب از راه «ارتباط» و «عکس‌العمل»، مردم و زمامداران را به یکدیگر مرتبط می‌سازند. در حالت نخست (ارتباط)، از یک‌سو احزاب نمایندگان خود را به سمت‌های دولتی می‌گمارند و از سوی دیگر مقام‌های دولتی نیز به‌نوبه خود در اجتماعات و تشکیلات شهروندان حضور می‌یابند. در حالت دوم (عکس‌العمل)، احزاب به شهروندان می‌آموزند که در مقابل اقدام‌های دولت و سیاست‌های مدر پیش‌گرفته از سوی دولت مداران بی‌تفاوت نشینند و در مقابل آن «عکس‌العمل» نشان دهند. این کار ویژه حزب که در حقیقت نوعی آموزش مشارکت سیاسی به شهروندان است، موجب می‌شود که حاکمان بکوشند ارتباط خود را با آنها حفظ کرده و در انجام خواسته‌هایشان بیش‌ازپیش بکوشند. زیرا برای ماندن بر قدرت چاره‌ای جز رضامندی مردم نیست. اصل «ارتباط» به معنایی که گذشت، پیوند استواری با مشارکت سیاسی دارد و به‌عبارت دیگر، احزاب سامان‌دهنده و هدایت‌کننده مشارکت سیاسی شهروندان‌اند. لاوسن بر این عقیده است که ادامه زندگی و پایداری سازمان حزبی در گرو انجام درست نقش اصلی آن یعنی «ارتباط» می‌باشد. در غیر این صورت، روزگار حزب ناتوان از انجام این مهم بسر خواهد رسید و تشکیلات دیگری جای آن را خواهند گرفت.

توجه به نتایج و پیامدهای کارکرد احزاب مفاهیم جدیدی را در دانش احزاب سیاسی پدید آورد. بدین‌سان فعالیت‌های حزبی از نگاه جدیدی مورد ارزیابی قرار گرفتند و آن‌دسته از فعالیت‌های حزبی که بی‌ثباتی نظام سیاسی را موجب می‌شود «غیر کارکردی» و آن دسته از فعالیت‌هایی که برای نظام سیاسی پایداری و ثبات را به ارمغان می‌آورند «کارکردی» نام گرفتند.

برداشت جدید از مفهوم کارکرد و مفاهیم نوی که برای ارزیابی احزاب سیاسی آفریده شد به پژوهشگران کمک کرد تا احزاب سیاسی مخالفی مانند حزب کمونیست را از نگاه دیگری مطالعه کنند. با چنین نگاهی ژرژ لاوو نشان داد که حزب کمونیست فرانسه که ظاهراً در ستیز با نظام سیاسی فرانسه بود، در عمل موجب تقویت نظام بوده و فعالیت‌هایش برخلاف ظاهر «کارکردی» محسوب می‌گردد.

مِرتن از دیگر کارکردگرایانی است که مفهوم گسترده «کارکرد» را در پژوهش‌هایش به کار بست و در تحلیل‌های خود با آفریدن مفاهیم جدیدی چون کارکردهای «آشکار» و «پنهان» مطالعات احزاب سیاسی را گامی دیگر به پیش راند. مِرتن نشان داد که بسیاری از کارکردهای احزاب در نگاه نخست از نگاه پژوهشگر پنهان مانده و نمودی ندارد. این کارکردها از این‌روی پنهان‌اند که در زمره اهداف اصلی و مستقیم احزاب نیستند و جزء پیامدها و نتایج غیرمستقیم فعالیت‌های احزاب‌اند. مِرتن در تحلیل‌های خود تلاش نمود پیامدهای پنهان و نهفته فعالیت‌های احزاب را موردتوجه قرار دهد (مِرتن، ۱۹۶۵: ۲۵ به نقل از: ابوبی، ۱۳۹۰: ۴۱).

#### ۴. بحث

تحلیل‌های کارکردگرا مفاهیم مهمی را در مطالعات احزاب سیاسی آفریدند. با این وجود مشکل مهم این‌گونه تحلیل‌ها این است که نقش محیط و ارتباط استوار بین عوامل محیطی و احزاب را نادیده می‌گیرند. از این نگاه احزاب در ورای محیط خود تصور شده‌اند و می‌بایست الزاماً نقش‌های ویژه و از پیش تعیین‌شده‌ای را بر عهده گیرند؛ چراکه در غیر این صورت شایسته این عنوان نخواهند بود. کارکردهای پیشنهادی در حقیقت جزء مفهوم حزب تصور شده‌اند و تنها در صورتی می‌توان از حزب سخن راند که تشکیلات موردنظر بتوانند نقش‌های موردنظر را به انجام رسانند. کارکردگرایان از این نکته غافل‌اند که کارکردهای یادشده را در موارد بسیاری، نهادها و تشکیلاتی به انجام می‌رسانند که بی تردید حزب سیاسی نمی‌باشند.

## منابع

- ایوبی، حجت‌الله؛ (۱۳۹۰)، پیدایی و پایایی احزاب سیاسی در غرب، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران)، چاپ سوم.
- اسکید مور، ویلیام (۱۳۸۵). تفکر نظری در جامعه‌شناسی. (چاپ اول). (جمعی از مترجمان). قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ابوالحسن تنهایی، حسین (۱۳۷۹). درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی. (چاپ چهارم). مشهد: نشر مردیاز.
- استونز، راب (۱۳۷۹). متفکران بزرگ جامعه‌شناسی. (مهرداد میردامادی، مترجم). تهران: نشر مرکز.
- بیلینگتون، روزاموند و دیگران (۱۳۸۰). فرهنگ و جامعه. ترجمه: فریبا عزبدفتری تهران: نشر قطره.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۶). نظریه‌های جامعه‌شناسی. (چاپ سیزدهم). تهران: انتشارات سمت.
- ریشه، گی (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز. (عبدالحسین نیک‌گهر، مترجم). تهران: تبیان.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۲). نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر (چاپ هفتم). (محسن ثلاثی، مترجم). تهران: انتشارات علمی - فرهنگی.
- کرایب، یان (۱۳۷۸). نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس. (عباس مخبر، مترجم). تهران: نشر آگاه.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی (چاپ بیست و دوم). (منوچهر صبوری، مترجم). تهران: نشر نی.
- **Lipset, Seymour Martin and Stein Rokkan. 1967. Party Systems and Voter Alignments, New York: Free Press.**
- **Lowson K., When The Comparative Study of Political Parties, New York. St. Martin s Press 1976, 261 pages.**
- **Rokkan, Stein, Citizen, Elections, Parties, Univestis for laget, OSLo, 1970.**